

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

**قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا** [سوره فرقان، آیه ۵۷]

ای پیغمبر بگو من هیچ اجر و مزدی از شما طلب نمی‌کنم و فقط اجر و مزد همان هدایتیاست که شما به پروردگارتان پیدا می‌کنید، این اجر و مزد من است.

یادم می‌آید چند سال قبل از فوت مرحوم آقا رضوان الله علیه، یک روز چند نفر از اشخاص از راه دور آمده بودند به منزل ایشان، بنده هم حضور داشتم. صحبت راجع به کیفیت کار و اطلاعات ایشان و مسائلی که خب پیش آمده و یا پیش خواهد آمد و توصیه‌هایی که آنها می‌کردند که یک قدری از کار کم کنند و یک قدری به استراحتشان اضافه کنند. ایشان فرمودند که ما این عمر را برای چه می‌خواهیم؟ غیر از این که این عمر صرف اموری بشود که مورد رضای پروردگار باشد غیر از این چه نتیجه‌ای بر این عمر ما حاصل می‌شود؟ بعد در ضمن صحبتشان یک مطلبی را ایشان فرمودند که هنوز من روی این مطلب ایشان دارم فکر می‌کنم. ایشان در ضمن صحبت فرمودند که من از خداوند این تقاضا را کردم که آن زحماتی که ما داریم می‌کشیم این کارهایی که داریم می‌کنیم کتابهایی که می‌نویسیم هدایتها ارشادها دستگیری‌ها، خب طبعاً اینها امور سهل و ساده‌ای نیست، به گفتن و لفظ آسان می‌آید ولی خب بسیار مشکل است، از خدا خواستم که اگر مشیت او تعلق گرفته است بر این که مرا مخیر کنند بین این که آن مقام عالی و مقام شفاعت و مقام بقا و آن مرتبه لاحدی که حدی ندارد اصلاً، مرتبه‌ای

ندارد مرحله‌ای ندارد، این را به من ندهد در قبالتش عده‌ای را بر سر این سفره‌بنشانند من راه دوم را اختیار کردم. یعنی من عمرم را برای هدایت و ارشاد مردم بگذارم و لو به آن مقام نرسم ولو به آن مرتبه نرسم ولو به آن مقام شفاعت که از او تعبیر به مقام محمود می‌کنند، عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، نرسم اگر امر دایر بین این و بین آن است من این قسم دوم را انتخاب کردم. این یک جمله‌ای است که تا امروز فکر من را به خود مشغول کرده است، از آن سال تا به حال که این چه معنایی دارد؟

و امروز که می‌آمدم به اتفاق یکی از دوستان، در میان راه با خودم می‌گفتم که امروز خدمت دوستان چه مطلبی را مطرح کنم و چه مسئله‌ای را مطرح کنم؟ این به نظر آمد که این قضیه را یک مقداری باز کنم و احتمالا شاید مناسب هم باشد و پاسخ بسیاری از سوالاتی که مطرح می‌شود در مسائل

مختلف و گرفتاریها، داده شود و بخصوص با توجه به این که سوال جدید و درخواست جدیدی برای پاسخ به دستم نرسیده بود.

در این آیه خداوند به پیغمبر می فرماید بگو من از شما تقاضای اجر و مزدی ندارم تقاضای مزدی ندارم. امروزه مردم هر کاری را بر اساس مزدیانجام می دهند هر شخصی را که بنگری در هر صنفی بر اساس مزدی کاری را انجام می دهد. هیچ وقت رفتید در یک بقالی و دکانی و یک جنسی را بگیرید و بعد آن شخص به شما بگوید که آقا این را مجانی ببر؟ حالا امروز از شما نمی خواهیم بگیریم. یک روز من رفتم جایی به اتفاق یکی از دوستان بودیم گفتیم با آن صاحب مغازه یکخرده شوخی کنیم حالا بعد نیست، یک چیزی می خواستیم بگیریم یکی از دوستانمان هی آمد و به اصطلاح قیمت را پایین آورد و این چیزها، بعد آن رو کرد به من آن صاحب مغازه و گفت خود آقا نظرشان چیست؟ حالا شما دارید هی تنازل قیمت می کنید ایشان هم ساکت نشسته، نظر ایشان چیست؟ یک مرتبه یک مبلغ خیلی بالاتر از قیمت او پیشنهاد کردم! گفتم من این قدر می دهم! گفت آقا شوخی می کنید؟ گفتم نه! نظر من را می خواهید من می گویم این قدر، فرض کنید که پنجاه هزار تومان قیمتش بود من گفتم هفتاد هزار تومان شصت هزار تومان! گفت جدی می گویند؟ گفتم بله! صد هزار تومانی درآوردیم گذاشتیم جلوی او، گفتیم هر چه می خواهی بردار از این، آن هم بلند شد گفت من اصلا از شما پول نمی خواهم، گفتم نه این جور که نمی شود خلاصه. بعد آمد پیش من گفت آقا شما کی هستید؟ گفتم خداحافظ شما ما رفتیم. ولی وقتی خواستم بروم در گوشش این را گفتم، همیشه با افراد برادرانه رفتار کن برادرانه، درست است شما فروشنده هستی و فرض کنید که می خواهی این جنس را به این مبلغ به این کیفیت می خواهی بدهی و هی می خواهی قیمت را در سطحی ببری که برای تو منفعت بیشتری داشته باشد، خودت را همین الان بگذار جای او، بین آن چه حالی دارد؟ آن چه حالی دارد؟ وقتی خودت را جای او گذاشتی خیلی از مشکلات حل می شود. اول در نظر بگیر منفعت او را، منفعت او را در نظر بگیر بعد به فکر منفعت خودت باش بعد به این مسئله فکر کن که حالا من چقدر منفعت ببرم؟ اول او را راضی نگهدار رعایت حال او را داشته باش.

یکی از دوستان مرحوم آقا ایشان همین تعمیرات منزل و اینها را می کرد، سیم و این چیزها را تعمیر می کرد، سیم کشی ساختمان و این چیزها را انجام می داد این قضیه مال خیلی وقت پیش است، حدودا سی سال پیش است و بسیار صحیح العمل هم بود و کارش هم درست بود و مورد توجه بود. یکی از مسجدیها در آن زمان منزلی درست کرده بود و از ایشان درخواست کرده بود که کارهای امور



برق و اینها را ایشان انجام بدهد، وقتی که انجام دادند قیمتی را که مطرح کردند برای آن شخص قیمتش یک مقداری قیمت بالایی بود، خب آن شخص اطلاع نداشت از مسائل برق و اینها، او رفته بود با کسی دیگر صحبت کرده بود و او گفته بود ما برای شما این قدر چیز می‌کنیم. هنوز انجام نداده بود، اشتباه کردم هنوز انجام نداده بود، فقط مبلغ را حدودی مطرح کرده بود. او گفته بود برای شما انجام می‌دهیم به این کیفیت و شاید نصف قیمت دو ثلث قیمت. و به عنون گلایه و شکایت آمده بود پیش مرحوم آقا که، ایشان آمده و بالاخره از دوستان شما است و از شاگردان شما است، آمده در منزل من و ما از کسی دیگر درخواست کردیم و او این طور خلاصه گفت و حالا شما تذکری بدهید که مثلاً افراد رعایت کنند. خب مرحوم آقا مطلب دستشان بود دیگر، می‌دانستند که آن مسائل یک قدری مسائل فنی است چون خود ایشان هم یک قسمت از تخصص‌شان تخصص برق بود و این خیلی تفاوت می‌کند مسئله خیلی فرق می‌کند ممکن است دو جور یک ساختمان را برق کشی کنند. در یک قسم چه نوع مصالحی را به کار ببرند و چه امکاناتی را در آن جا به کار ببرند و یک قسم نه! ساده و بسیط و کسی هم که وارد نیست طبعاً هر دو را به یک شکل می‌بیند در هر حالی که خب قیمت فرق می‌کند.

در یک سفری که با همین رفیق درماشین او به اتفاق مرحوم آقا می‌رفتیم برای یکی از شهرستانها، این قضیه را مرحوم آقا مطرح کردند و بعد به او فرمودند که انسان در ارتباط با افراد باید به طرق مختلفی عمل کند نه به یک طریق. با بعضی‌ها به همان چه که هست باید مطرح کرد، با بعضی‌ها باید انسان حتی استفاده هم نکند حتی استفاده هم نکند با بعضی‌ها حتی باید کمتر هم بگیرد یعنی آن مقداری که خرج کرده، وقتی ببیند آن شخص متوجه نمی‌شود و روحیه او یک روحیه‌ایی است که ممکن است آزرده شود حتی یک مقداری اضافه از خودش پیردازد تا این که او را راضی کند.

این چه طرز فکری است و چه رهنمودی است که در قبال سایر رهنمودها می‌تواند مطرح شود؟ شاید الان اگر شما این مطلب را در خیلی جاها مطرح کنید به شما بخندند! بگویند که آقا این حرفها مال هفت هزار سال پیش است، امروزه این مسائل و این حرفها نیست دنیا بر اساس اقتصاد می‌گردد دنیا بر اساس ارتباطات می‌گردد اگر بخواهی این کار را بکنی همه مردم می‌آیند مال انسان را می‌برند، همه می‌آیند سر انسان کلاه می‌گذارند، هر کسی می‌آید سوء استفاده می‌خواهد انجام بدهد، البته آن افرادی که ممکن است از این سوء استفاده کنند و بخواهند ناقلایی دریاورند انسان باید با آنها برخورد دیگری داشته باشد مسئله در سر جای خودش محفوظ است.

این برخورد حکایت از یک نوع بینشی می‌کند که آن بینش در سرنوشت سعادت انسان نقش

حیاتی دارد این بینش همان بینشی است که او را در آخر مسیر به آن حرف می‌رساند و آن کلام از او صادر می‌شود.

خدای متعال به رسول خدا می‌فرماید که بگو من اجر و مزدی را طلب نمی‌کنم فقط هدایت شما. چرا این مسئله را می‌گوید؟ به خاطر این که آن جنبه لطف او به سایر افراد و جنبه محبت او به سایر افراد به حدی است که آن هدایت و راهنمایی افراد و رسیدن به مطلوب و باز شدن حجاب و وارد شدن در حریم الهی را بر منافع شخصی خودش ترجیح می‌دهد یعنی می‌گوید من به آن جا نرسم، دیگران از این سفره بهره‌مند شوند دیگران از این مائده آسمانی بهره‌مند شوند. یعنی این قدر این مسئله دقیق و ظریف است که غیر از این که انسان بگوید در یک همچنین حالی دیگر شخص خودش را نمی‌بیند و وجودی برای خودش نمی‌بیند و آن چه را که دارد تقدیم می‌کند غیر از این توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این خودش بالاترین مرتبه است بالاترین مرتبه عبودیت که انسان از خداوند چیزی را درخواست نمی‌کند. البته راجع به این مسئله ان‌شاء‌الله فردا در جلسه عنوان، راجع به همین موضوع چونهست، بنده راجع به این قضیه صحبت خواهم کرد اما آن چه را که مربوط به این مجلسهست و مناسبت با این مجلس دارد امروز خدمت دوستان عرض می‌کنیم.

از زمان صدر اسلام به این طرف همیشه بین دو دسته و دو گروه متفاوت در گردش بود. دسته اول دسته‌ای که آنها زمامداران دین بودند و رهبران جامعه بودند و افرادی بودند که متکفل بیان احکام برای مردم بودند و با توجه به موقعیت خود و موقعیت اجتماع، اینها در ارتباط با مردم و آن جنبه ارتباط را بیشتر مدنظر قرار می‌دادند تا خود بیان حکم و بیان مسائل. در ارتباط با افراد تمام همشان این بود که ارتباطات به هم نخورد مسائل دنیای آنها دست نخورد ارتباطات آنها هر روز محکمتر و بهتر و بیشتر مورد توجه مردم قرار بگیرد حال به هر نحوی این قضیه انجام می‌خواهد بگیرد انجام بگیرد، برای این منظور کیفیت ارتباط خود را با افراد هر روز بهتر و بیشتر می‌کردند و می‌کنند، از آن چه که مورد خرسندی آنها است در ارتباط با مردم دریغ نمی‌کنند گرچه بر خلاف شرع باشد و آن اموری که مورد نارضایتی آنها است مطرح نمی‌کنند. وقتی که مسئله از آنها می‌پرسند به نحوی مسئله را پاسخ می‌دهند که رضایت افراد در این ارتباط تأمین شود. برای بیان احکام الهی همیشه شاعری به نفع مخاطب در نظر دارند. این گونه افراد طبعاً دین را ملعبه و وسیله برای خواسته‌های خودشان قرار می‌دهند.

اینان در ارتباط با دین بنده دنیا هستند نه امیر بر دنیا و اسیر در دنیا هستند نه آزاد در دنیا و

ارتباطاتشان. رعایت و ملاحظه افراد یک مطلبی است، دین خدا را بازیچه قرار دادن و برای مردم



توجیه کردن و مطابق با سلیقه مردم مطلب را گفتن مطلب دیگری است. در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان دائما با این قضیه روبرو بودند. در بیان احکام، بیانی صریح داشتند و زبانی برآمده، هر کسی میخواست خوشش میآمد و هر کسی میخواست بدش میآمد، هر کسی میخواست آزرده می شد و هر کسی میخواست شاد می شد. وقتی بیان احکام می کردند ملاحظه هیچ کسی را جز رضای خدا در نظر نداشتند. نمی دانم خدمت رفقا و دوستان این مطلب را عرض کردم عمده اشتغال ایشان در آن اوقاتی که در طهران بودند همین مسجد و ارتباطات اجتماعی بود ارتباطات اجتماعی.

ایشان می گفتند در اول وقت باید نماز خوانده شود حالا هر کسی که می خواهد حضور پیدا کند و هر کسی که نکند تفاوت نمی کند، معمولا آن اهالی منطقه جزو کسبه بودند و مسلمان در آن منطقه کمتر دیده می شد، اینها می آمدند از مرحوم آقا تقاضا می کردند که نماز را فرض کنید که نیم ساعت دیرتر بخوانید تا ما بتوانیم به کارمان سر و سامانی بدهیم و بعد بیاییم. ایشان می فرمودند که سر و سامان زودتر بدهید ما سر وقت نماز می خوانیم. بارها می شد که خود بنده شاهد بودم ایشان وقتی که نماز ظهر را می خواندند حدود چهار یا پنج نفر پشت سر ایشان نماز می خواندند، چهار نفر. نماز عصر که می رسید حدود چهل یا پنجاه نفر می شدند. چهار یا پنج نفر، می گفتند ما سر وقت نماز می خوانیم هر کسی می خواهد بیاید و همین روش در همه مسیر زندگی ایشان هم ساری و جاری بود یعنی این خط را پیگیری را می کردند و این خط را دنبال می کردند و ملاحظه ای جز رضای الهی در هیچ راهی در هیچ مسئله ای نداشتند.

در قبال این مسئله افرادی را بنده با چشم خود مشاهده کردم که بخاطر رعایت محیط و ارادتمندان، نماز مغرب و عشاء آنها قضا می شد. در یک مجلسی بنده بودم، مجلس جشن عقدی بود که مرحوم آقا یک ارتباطی با این مجلس داشتند، افرادی آمده بودند، از عصر این مجلس تشکیل شده بود در ایام تابستان و قرار بود تا یکی دو ساعت بعد از غروب این ادامه پیدا کند. هنگام مغرب مرحوم آقا از این در در آمدند و رفتند از در دیگر و در تاقی که در پشت آن منزل قرار داشت به اتفاق شاگردانشان که همه آنها هم نبودند، عده ای نماز مغرب و عشاء را خواندند و بعد برگشتند در همان جا، در جای خودشان نشستند در حالی که شخص دیگری که او هم معمم بود و معنون بود با عنوان بود و معروف بود، فردی را فرستاد برای این که به جای او در آن مسجد نماز بخواند و خود او نشسته بود و با مهمانان خوش و بش می کرد و می گفت و می خندید تا این که پاسی از شب گذشت و تا کم کم کم مجلس جمع شد و اختتام پیدا کرد و از مجلس بیرون رفتند قطعا تا به منزلش که می رسید نماز





قضا شده بود! شصت سال سن، فرد کذا و کذا و خلاصه. خب این یعنی چه؟  
این مسئله و این دو طیف از اول صدر اسلام تا به حال و بعد از این، ادامه داشته و ادامه دارد.  
این دو طیف بوده است و خواهد بود. طیفی که فقط و فقط رضای الهی را در مسائل به نظر می آورد و  
در قبال رضای الهی هیچ کاری را انجام نمی دهد و هر چه تقاضا برای رسیدگی و رفع گرفتاریها بشود  
به آن تقاضاها ترتیب اثر نمی دهد.

یک نفر آمده بود خدمت مرحوم آقا رضوان الله می خواست راجع به وجوهاتش با آقا صحبت  
کند ایشان متوجه شدند که در اموال او اموال ربوی وجود دارد فرمودند بنده حساب نمی کنم هر جا  
میخواهی بروی برو، هر چه اصرار کردند ایشان گفتند امکان ندارد. عبارتی که به ایشان گفتند این بود  
که آقای فلانی! بنده با شما تا دم در جهنم رفاقت می کنم ولی از دم در جهنم به بعد، دیگر جهنم به  
صلاح بنده نیست و با مزاج بنده جور در نمی آید حالا با مزاج شما جور در می آید و یا شما انس دارید  
خود دانید و مختار هستید، ماما این جا می آیم دیگر از جا به بعد نمی توانیم بیاییم و آن شخص رفت  
پیش یک [فرد] دیگری از افراد معروف که به رحمت خدا رفته و از بستگان ما هم اتفاقا بود، به رحمت  
خدا رفته، آن شخص گفت اشکالی ندارد، شما بیا این جا، پس ما این درسهایی را که خواندیم برای چه  
روزی خواندیم؟ برای امروز که بتوانیم مشکلی را حل کنیم! التفات می کنید؟ چقدر شیطان دقیق و  
ظریف می آید جلو و صورت مسئله را موجه جلوه می [دهد] ما این درسها را برای امروز خواندیم که  
بتوانیم مشکلات شما را حل کنیم، مطلبی را باقی نگذاریم، نخیر! هیچ اشکالی ندارد و شما می توانید  
انجام بدهید و ما یک کارهایی بلد هستیم یک کارهایی بلد هستیم انجام می دهیم که مشکلات بتواند  
برطرف شود. خب هر دو نفر رفتند هم او رفت و زودتر از مرحوم آقا هم رفت و هم مرحوم آقا رفتند  
خب الان چه؟ حالا چی؟ حالا باید نگاه کرد.

یک همچنین وضعیتی را ما باید در نظر بگیریم. بنده ای که الان برای دوستان و احبه و اعزّه  
صحبت می کنم به فکر الان و این سلام و صلواتها و آمدن ها نباید باشم متوجه باشیم باید متوجه فردا  
باشم که فردا چه مسائلی، در وقتی که هر کسی دارد به دنبال وضع خودش و به دنبال کار خودش می رود.  
دوستان و رفقا که ابراز محبت می کنند نسبت به حقیر، باید در این راستا قرار بگیرد که آن چه برای آنها  
خیر است از دهان من بیرون بیاید و آن چه که به صلاح است من مطرح کنم، نه آن چه که مورد دلخواه  
است نه آن چه که نفوس او را می پسندند که قطعاً همین طور است قطعاً فردی که به فردای خود  
می اندیشد غیر از این نمی اندیشد آن شخصی که برای فردای خود دچار دغدغه است به این فکر



نمی‌کند فکرش همین است فهمش همین است می‌خواهد به یک نقطه بالاتری برسد و آن چه راکه بالاتر از این است او را دریابد نه این که کاری انجام بدهد نه این که وضعیتی برای او پیش بیاید که بتواند در این دنیا بی‌دغدغه بگذراند با آسایش بگذراند به یک نحوی زندگی را به سر بیاورد و بدون اینکه از مواهب الهی متمتع شود. این مسئله خیلی مسئله مهمی است این مسئله خیلی مسئله عجیبی است که انسان چطور در ارتباط با قضایا و مسائل با آنها برخورد کند.

بسیاری از دوستان در نامه‌هایی که می‌نویسند ابراز و اظهار می‌کنند در دو جهت، یکی نسبت به گرفتاریها و مسائلی که خب طبعاً برای هر فردی ممکن است در این عالم اتفاق بیفتد. این بنده مشاهده می‌کنم که ظاهراً مطالب به شکل دیگری شاید می‌خواهد مطرح شود لذا گفتیم که این بحث را امروز مطرح کنم و یک قدری او را باز کنم تا این که مسائل روشن شود.

بینید راه انسان و راه خداشناسی شوخی بردار نیست راه خداشناسی و راه توحید عبارت است از شناخت پروردگار و رسیدن به حقیقت عالم هستی آن طور که هست و آن طور که باید باشد، این راه راه توحید است. الان اراده و مشیت پروردگار نسبت به جریانات عالم هستی بر همین منوال است که ما مشاهده می‌کنیم به همین کیفیت است که ما مشاهده می‌کنیم خداوند متعال تقدیر و مشیت می‌کند بر اجرای یک امری و توسط وسائلی از ملائکه و وسائط عالم غیب، این قضایا و مسائل در عالم کون و در عالم ماده و در عالم دنیا تحقق پیدا می‌کند. توحید یعنی انسان به یک نقطه‌ای برسد که احساس کند همه آن چه که در عالماتفاق می‌افتد از ذات باری تعالی نشأت می‌گیرد و جز او هیچ قدرتی هیچ قدرتی در این عالم حاکم نیست و هیچ واسطه‌ای در این عالم حاکم نیست هیچ واسطه‌ای. و مسائل را باید از آن دیدگاه مورد توجه قرار بدهد و نظر یک سالک در مسائل باید به آن جنبه توحیدی باشد.

بنابراین در تمام مسائلی که در شبانه روز ما اتفاق می‌افتد انسان دو مطلب را باید مورد نظر قرار بدهد مطلب اول عبارت از این است که او آن چه را که هست از ناحیه پروردگار بداند و منتسب به او بداند، این یک مطلب، واقعا باید این طور بداند. مطلب دوم بر اساس تکلیفی که خدای متعال برای او مقرر کرده است بر اساس آن تکلیف با آن قضیه برخورد کند. خب آن وقت بینیم چقدر مسئله عوض می‌شود؟ صورت مسئله بنید چقدر تغییر پیدا می‌کند؟ یک مسئله‌ای اتفاق می‌افتد بچه‌ای مریض می‌شود حادثه‌ای پیش می‌آید یک مرتبه شوک به انسان وارد نشود این قضیه را یک قضیه‌ای بداند که اتفاق افتاده مانند سایر قضایایی که اتفاق افتاده، حالا که اتفاق افتاده چطور با این مسئله برخورد کند؟ چه عملی در قبال این مطلب انجام بدهد؟ این دو حالت حالتی است که انسان را قطعاً به نقطه توحید

می رساند.

حالا اگر قرار باشد انسان در ارتباط با قضایا و مسائل صورت دیگری بگیرد اگر قضیه خوش آیند است او را مغرور کند و اغفال کند و حال خود را خوش ببیند، اگر قضیه نامناسب است بخواهد این قضیه نباشد، این غلط است. این قضیه نباشد. و هر کس که بیشتر رعایت این مطلب را بکند طبعاً بهره‌او نسبت به این قضایا و مسائل بیشتر خواهد شد.

بنده یاد می‌آید الان در ضمن صحبت که داشتم می‌گفتم یاد این قضیه افتادم. یک سال به اتفاق مرحوم آقا، من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سال بود، به اتفاق مرحوم آقا در تابستان به اتفاق والده مشهد مشرف شده بودیم آن اخوی کوچکتر ما که در آن موقع سنش حدود پنج یا شش یا هفت سال بود به دندان درد مبتلا می‌شود اتفاقاً آن روز جمعه هم بود و همه جا هم بسته بود و خلاصه این هم دندان درد خیلی اذیتش می‌کند همین طور مشغول گریه و اینها بود خیلی این ....، دو سه مرتبه رفتیم داروخانه چیزی بگیریم همه جا بسته بود آمدیم در منزل و به مرحوم آقا گفتیم جریان این طور است، در این موقع خیلی این اذیت شده بود و خیلی ناراحت شده بود و تقریباً بی‌تاب شده بود از این درد و اینها، مرحوم آقا فرمودند که یک دعایی که این دعا را استاد ایشان آقای حداد دادند و به ایشان هم اجازه دادند که در چه مواردی اجازه دارند که این دعا را استفاده کنند، ایشان کتابچه را از بغلشان درآوردند به اصطلاح آن صفحه را آوردند دعایی بود و این دعا را هم خواندند، اول به ما گفتند یک همچنین چیزی هست که خوب برای ما جای تعجب نباشد و بعد این دعا را خواندند و به محض این که دعا تمام شد ایشان هم ساکت شد انگار نه انگار این اصلاً دردی بوده و اصلاً تمام شد، دیگر بعداً هم درد نگرفت.

من خودم ندیدم در موردی ایشان استفاده کرده باشد فقط یک مرتبه ایشان گفتند که در بعضی از اوقات انسان احساس می‌کند اگر بخواهد به آن طریق عمل نکند برای او گرفتاری نفسانی پیش می‌آید اهل فن خوب می‌دانند که چه می‌خواهم عرض کنم یعنی گاهی از اوقات نفس می‌افتد روی یک دنده که اصلاً می‌خواهد این قضیه اتفاق بیفتد و هر چه هم بخواهد برسد باید برسد این حالت هم ضرر دارد، برای مقابله کردن با این حالت، آن وقت آن استاد دستور می‌دهد که در بعضی از اوقات این مسئله انجام بشود تا این که انسان بتواند در آن حال تعادل قرار بگیرد و آلاً از ابتلائات و گرفتاریها اگر من بگویم چقدر بر سر مرحوم آقا آمد شاید به ساعتها بکشد که در تمام این موارد، هیچ کدام از آن مجرای عادی و ظاهری تختی نکردند در حالی که ما در سایر طرق و در سایر مکتبها خلاف این را مشاهده می‌کنیم. چون سایر مکتبها نظر به مسئله توحید ندارند و با اسماء و صفات پروردگار نفس خود را متعلق کرده‌اند



در این جا چه می شود؟ در این جا نفس و سوسه می کند و به سمت استفاده از این امور، نفس

کشیده می‌شود حرکت می‌کند و این برای او توقف پیدا می‌کند متوقف می‌شود.

یکی از این افراد که درباره او کتابهایی هم نوشته شده است و به رحمت خدا رفته است چندی پیش بعضی از دوستان کتابی که راجع به ایشان بود برای من آوردند من مطالعه می‌کردم و راجع به این قضیه دیدم از اول تا آخر کتاب، تمام حکایات و داستانها و مسائل غیر عادی و اعمال اراده و اعمال نفوس و تصرفات و خلق امور غیرعادی از انواع شفا دادن مرضا و یا رفع گرفتاریها و یا انجام اموری که مورد توجه و مورد تمایل نفس است از امور دنیوی، تمام کتاب مشغول به این قضایا است همه کتاب.

بنده زاده داریم تقریبا حدود ده دوازده سال سنش است دو یا سه شب پیش از من سوال می‌کرد این کتاب را خوانده بود می‌گفت آقا جان این کتابی که الان این مطالبی که این جا نوشته این مطالب درست است یا درست نیست؟ گفتم اینها درست است دروغ نوشته، گفت آقابزرگ از این حرفها داشتند یا نداشتند؟ گفتم نه نداشتند ایشان، خیلی کم. گفت پس [باید] مقام ایشان بالاتر از مقام آقابزرگ باشد! گفتم نه! مقام آقابزرگ بالاتر است، خودت جواب را پیدا کن من به تو جواب نمی‌دهم، این که یک خرده فکر کرد گفت جوابش این است که ایشان لابد می‌توانسته انجام نداده، گفتم بارک الله! یک جایزه داری. می‌توانسته انجام بدهد و انجام نداده.

این نه! دیده دارد هی انجام می‌دهد. شخص می‌آید پیش او و تقاضا می‌کند گرفتارم فرض کنید که بچه‌ام را در زندان بردند یا این که فلان مشکل برای من پیش آمده، این می‌بیند قدرت دارد، بعد آن شخص تقاضا می‌کند اصرار می‌کند، این در ارتباط با آن شخص در یک ضعف نفسانی قرار می‌گیرد و خود را تسلیم خواست طرف می‌کند و می‌بازد، گرچه به ظاهر می‌گوید ما این را برای رفع گرفتاری دیگران به کار می‌بریم گرچه بعد مشکلاتی را متحمل می‌شود و گرچه سختی‌هایی را هم متحمل می‌شود و راست هم هست ولی صحبت در این است که نفس او آرامشش به این است که توانسته این کار را در خارج برای این فرد انجام بدهد. خب جان من! اگر خواست خدا بر انجام ندادن این کار باشد چرا برخلاف عمل کردی؟

همین شخص همین شخص در یک سفری که خدمت مرحوم آقای حداد می‌رسد ایشان رو می‌کنند به او و می‌گویند آقای فلان! شما چه کردید و چه به دست آوردید؟ ایشان در جواب می‌گوید با توجه به توسل به ائمه علیهم السلام و انجام ریاضات و مسائلی، اسم اعظم را به من عنایت کردند اسم اعظم را به من دادند و من هر امری را که بخواهم انجام می‌دهم، چشمم را می‌بندم و همه دنیا را

می بینم، آن چه را که اتفاق می افتد در آن طرف دنیا من مشاهده می کنم، هر کاری که بخواهم انجام می

دهم، به هر راهی که بخواهم بروم می‌روم و درست هم هست البته این طور نیست که هر چه را بخواهد، آنچه را که او انجام می‌دهد در قبال آن چه را که او انجام می‌دهد یک میلیارد هم نیست. این بر اساس ظرفیتش خیال می‌کند همه چیز انجام می‌دهد، بر اساس ظرفیتش، خارج از ظرفیتش را که نمی‌بیند، خیال می‌کند نیست. التفات کردید؟ چون خارج از ظرفیتش نمی‌بیند پس می‌گوید دنیا همین است در حالی که نه! این فقط در عالم ملک و مثال است و یک روز برای دوستان کمیت مثال را به نسبت به عوالم دیگر توضیح دادم که یک قطره به دریا است.

در این جا مرحوم آقای حداد را ببینید، می‌دید رو می‌کند به او و می‌گوید آیا می‌خواهی از تو بگیرم؟ یک مرتبه شروع می‌کند به لرزیدن! آقا جان تو که اسم اعظم داشتی مگر نگفتی هر کاری که بخواهم می‌کنم؟ شروع می‌کند به لرزیدن و می‌گوید نه نه! نمی‌توانم این را بدهم یک عمر را زحمت کشیدم و صرف کردم و به هزار مرارت ببینید گیر این جا است به هزار مرارت و بدبختی و بیچارگی افتادم تا به این جا رسیدم چطور از دست بدهم؟ اگر ایشان لطف خدا شامل حالش می‌شد فوراً متوجه می‌شد آن کسی که قدرت دارد اسم اعظم را از تو بگیرد بهترش را به تو می‌دهد، او که با تو دشمن نیست پس معلوم می‌شود بالاتر از اسم اعظم هم داریم، بهتر و بالاترش را داریم. آنی که انسان به آن نقطه برسد آن چیست؟ آن توحید است آن نقطه نقطه توحید است که در آن نقطه خدا را آن چنان که هست می‌بیند نه آنچنان که می‌پندارد و آن چنان که می‌خواهد. خدایی که برای ما رزق بیاورد خدایی است که ما می‌خواهیم نه خدایی که هست، خدایی که برای ما آسایش بیاورد خدایی است که ما می‌خواهیم خدایی که برای ما موانع را برطرف کند خدایی که زور را از بین ببرد خدایی که مرض را بردارد خدایی که گرفتاری را رفع کند خدایی که به شعارهای نفسانی ما پاسخ مثبت بدهد اینها چیزهایی است که ما می‌خواهیم.

یکی از افراد چندی پیش بود، سالها پیش، نامه‌ای داد برای بنده و مادرش هم نامه می‌دهد که آقا دعا کنید ایشان در فلان جا شرکت می‌خواهد بکند قبول شود، در فلان جا می‌خواهد برود قبول شود، من برای ایشان پاسخ دادم به صلاح ایشان نیست گفتند دعا کنید که انجام شود من گفتم هر چه خدا خواست انجام می‌شود، این رفت و در آن جا شرکت کرد و الان خود مادرش چند شب پیش برای من نامه داده که تمام دینش را گذاشته کنار، دیگر نه نماز می‌خواند نه روزه می‌گیرد قرآن را پرت می‌کند روی طاقچه و ....

این مسئله ناشی از چه جهتی می‌شود؟ ما می‌خواهیم برویم فلان جا قبول شویم ما می‌خواهیم



فلان جا شرکت کنیم ما می خواهیم به فلان مطلب و منویات دلمان برسیم ما می خواهیم به این جا برسیم. یک روز یک شخصی آمد خدمت امام صادق که ایشان استخاره کند، می خواهم به یک مسافرتی بروم سفری بروم سفر تجارتي انجام بدهم اشتغالی انجام بدهم حضرت فرمودند استخاره خوب نیست. رفت و برگشت و اتفاقا سود سه برابری کرد و بسیار شاد و خندان آمد خدمت امام صادق، گفت یابن رسول الله این چه استخاره ای بود؟ ما رفتیم و این همه کار انجام دادیم و خوب و خوش و خرم با استفاده بسیار و سود سرشار به وطن مراجعت کردیم این استخاره کجایش اشکال دارد؟ حضرت فرمودند: یادت می آید فلان صبح که از خواب برخواستی چون قافله داشت حرکت می کرد نتوانستی به نماز صبحت برسی و نماز صبحت قضا شد؟ این استخاره بدیش برای این بود. گفت عجب! یک نماز صبح قضا شد می ارزید که بروی سود کنی بیایی؟ اگر تو رند و زرنگ باشی می فهمی ثوابی که از تو فوت شد، آن قدر این عظیم و بلند مرتبه است که اگر تمام این سودت را به فقرا ببخشی به گرد آن ثوابی که از تو فوت شد نخواهی رسید. این را می گویند مسیر توحید.

در مسیر توحید سالک باید خدا را همیشه در زندگی خود پیاده کند و به تکلیف بر آن اساس، عمل کند. تکلیف آن چه که هست باید نسبت به او عمل کند. خدا آن چه را که می خواهد. حالا آن چه را که می خواهد بر چه اساس است؟ ما نمی دانیم. ما اطلاع نداریم. ما نمی دانیم که خواست و مشیت او برای چیست و چگونه است. ما در قبال این قضیه چه تکلیفی داریم؟ این مهم است این مهم است. چون یک مسئله ای اتفاق می افتد انسان نباید دست و پای خودش را گم کند باید ببیند چه تکلیفی در این جا دارد تا به تکلیف عمل کند. بعضی ها خیال می کنند که آمدن و حرکت در راه خدای متعال، باید توأم با گشایش باشد توأم با برآورده شدن حاجات باشد توأم با رفع گرفتاریها باشد توأم با جریان امور بر طبق مراد و خواست باشد اگر این تفکر است بدانند که این مسئله در جای دیگر است و این متاع در بازار دیگر است نه در بازار توحید. در این جا خواست الهی پیش می آید هر که می تواند بسم الله هر که نمی تواند جای دیگر.

دعاها هست تسخیرات هست مسائلی هست رموزی هست افرادی هستند ارتباطاتی هست، بسم الله. این جا خبری نیست. اولین مطلبی را که سالک باید مد نظر قرار بدهد این است که خدای متعال از او چه می خواهد؟ این مسئله، تمام شد دیگر، تمام شد و از او چه می خواهد و تکلیف او در برابر مطلب چیست؟ جدای از این مسئله به هر چه ما تنازل کردیم قافیه را باختیم چرا؟ چون به آن نقطه نرسیدیم. مکتبی را که مرحوم آقا آن مکتب را [ترسیم کردند] و به دنبال مکتب بزرگان از اهل

توحيد، مرحوم

آخوند و امثال ذلک برای دیگران باز کردند این مکتب است، مکتب توحید است. این مکتبی است که انسان از ابتدای سیر خودش تا انتها فقط یکی را ببیند یک مسئله را احساس کند یک روز گرسنه بود گرسنه باشد، سیر بود سیر بود مریض شد مریض شد در این قضیه تأخیر شد که شد در آن قضیه این طور شد. حالا تأخیر شود طوری نمی‌شود، سه روز تأخیر شود مسئله‌ای پیش نمی‌آید قضیه‌ای پیش نمی‌آید. آن وقت وقتی که انسان خود را رها کند احساس می‌کند که دارد چه می‌رسد؟ رها کند نفس خود را از این تعلق باز بدارد تعلق به کیفیت را از خود بیرون بیاورد این مکتب مکتب توحید است. لذا بر این اساس ولایت در جای خود قرار می‌گیرد شناخت خدای متعال شناخت امام علیه السلام می‌شود و حقیقتاً امام علیه السلام واقعیت امام علیه السلام. امام زمان را در همه احوال ناظر می‌داند دیگر صحبت کردن از این که امروز فرج است یا فردا فرج است دیگر نمی‌کند. صحبت کردن از این که این از علائم آخر الزمان و ظهور است یا آن است دیگر نمی‌کند. صحبت کردن از این که چطور به خدمت حضرت برسیم نمی‌کند. حضرت را حاضر و در کنار خود می‌بیند در کنار خود. امام زمانی را قبول دارد که آن امام زمان هم چون پروردگار که از رگ گردن به ما نزدیکتر است آن امام زمان را از رگ گردن به خودش نزدیکتر می‌بیند، واقعا می‌بیند، یعنی نه این که بخواهد بر خودش تلقین کند، وقتی که ما بنشینیم دو دو تا چهارتا مسئله را بررسی کنیم و حقیقت ولایت را به نظر بیاوریم دیگر چه جای خلأ و نقصان در نفس می‌ماند که برای پرکردن آن نیاز به دیدن حضرت داشته باشیم؟ وقتی که من در این مجلس امام را ببینم دیگر چه احتیاجی برای دیدن امام در وجود خود احساس می‌کنم؟

البته یک مسئله ظاهری است و آن این که امام علیه السلام خب دیدن حضرت خودش برکت است خودش یک عنایت است خودش یک لطف است انسان امام را ببیند بهتر است یا نبیند؟ خب این یک مطلب عادی است اما یک وقتی انسان همه کار و زندگی و فکر خود را می‌گذارد نماز می‌خواند برای این که به خدمت امام زمان برسد روزه می‌گیرد برای این که خدمت امام زمان برسد زن و بچه را ول می‌کند بلند می‌شود جمکران، شب را تا به صبح می‌ماند تا امام زمان را ببیند تو پیش زن و بچه‌ات باش امام زمان در همان منزل تو حضور دارد ما جمکران رفتن نداریم، این طرف و آن طرف رفتن نداریم، شبها به این طرف و آن طرف رفتن نداریم.

آن شخصی که می‌خواهد امام زمان را در جمکران پیدا کند آن امام زمان خیالی است نه امام زمان حقیقی، امام زمان حقیقی در منزل خود تو است تو اسباب گناه را از منزلت بردار امام زمان پیش را می‌گذارد آن جا. اگر اسباب گناه را از منزل برداشتی امام زمان را در جمکران هم پیدا نمی‌کنی، تو





چه را که او می‌گوید انجام بده او خود به دنبال تو خواهد آمد نه تو به دنبال او بروی! این مطالبی که عرض می‌کنم مطالب خودم نیست، امام زمان علیه السلام جدای از سنت پروردگار که کاری انجام نمی‌دهد مسیر امام زمان علیه السلام مسیر دستگیری است مسیر هدایت و ارشاد است و این قدر فضل الهی بزرگ است و رحمت الهی واسع است که اگر ما بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم ممکن است برای بعضی شبهه ایجاد شود، این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر وسیع است.

به قول بایزید، از خدا تقاضایی داشت و هر چه ناله و فریاد می‌کرد خلاصه هنوز لابد وقتش نرسیده بود که توجهی بشود، توجه که به او می‌شد کیفیت توجه تفاوت می‌کند، رو کرد به خدا گفت خدایا آن چه را که می‌خواهم اگر ندهی از آن لطف و کرمت نسبت به بندگان، مطالبی به این خلق می‌گویم که دیگر کسی تو را عبادت نکند! خدا گفت خیلی خوب من می‌دهم تو نگو من می‌دهم خلاصه آنی را که می‌خواهی به تو می‌دهیم. این قدر خداوند لطفش عام است و این قدر مسئله باز است.

یک روایتی است بسیار روایت روایت عالی است این را برای ختم مجلس که خوب دیگر طبعاً موقع نماز است و بعضی از دوستان از راههای دور آمدند باید برسند دیگر این را عرض می‌کنم تا ان شاء الله برای جلسه بعد خوب مطالب دیگری خدمت رفقا و دوستان و کیفیت تطبیق‌انسان با این مسئله، این را خدمت شما عرض می‌کنم.

روایت از امام باقر علیه السلام است سلام بن ظاهر مستنق این روایت را از امام علیه السلام نقل می‌کند که نشستیم در کنار امام باقر علیه السلام، مجلسی بود حضرت صحبت می‌کردند در این موقع حمران بن اعین از اصحاب بسیار بزرگوار امام باقر و امام صادق علیهما السلام وارد می‌شود، رو می‌کند به امام علیه السلام و می‌گوید یابن رسول الله این چه قضیه‌ای است و چه مسئله‌ای است که هر وقت ما خدمت شما هستیم و مطالب را [در] خدمت شما می‌شنویم و در محضر شما قرار داریم، این چه مطلبی است که انگار در این دنیا نیستیم؟ انگار از روی زمین بالا آمدیم؟ تعلقات خودمان از دنیا بریده می‌شود؟ در این هنگام اگر ملک الموت بیاید پاسخ او را با خشرویی و خوشوقتی خواهیم آمد و آماده برای رفتن هستیم دل ما در آن موقع رقت خاصی پیدا می‌کند و نسبت به اموری که سختگیری می‌کند در غیر از این موقع، آن جا بسیار گذرا عبور می‌کنیم و خلاصه گویا خود را در بهشت و در نعمات و ریاضالهی می‌دانیم اما همین که از پیش شما می‌رویم بیرون و می‌رویم پیش زن و بچه و اینها، چشممان به آنها می‌افتد صحبتی که با آنها می‌کنیم مشغولیتی که با آنها پیدا می‌کنیم کم کم آن حالت در ما از بین می‌رود؟ از بین می‌رود و تبدیل به حال دیگر پیدا می‌کنیم دیگر آن حال اول را نداریم به





می شویم کهاین شخصیت با آن شخصیت اول تفاوت می کند این چه حالی است؟ آیا این نفاق است؟ آیا باید بر خود بترسیم و آیا باید نگران باشیم یا این که یک حال طبیعی است؟ خب برای همه افراد پیدا می شود. حضرت فرمودند نه نه، این نفاق نیست این یک مسئله طبیعی است که در مجالس مختلف، نفس به صور مختلفی درمی آید و انسان البته باید خود را با شرایط آن محیط تطبیق بدهد و باید حال خود را استمرار ببخشد اما بالاخره برای گذران زندگی و گذران روزگار که انسان نمی تواند به این حال بماند.

بعد امام علیه السلام فرمودند روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودند جوانی وارد شد و گفت یا رسول الله! همین سوال را از پیغمبر کرد که ما وقتی ما با شما هستیم این طور هستیم و فلان و وقتی که می رویم به شکل دیگری درمی آییم آیا این نفاق است؟ حضرت فرمودند نه، این طور نیست این نفاق نیست اگر شما بر آن حال بمانید و بر آن وضعیت بمانید و ادامه پیدا کنید لصفاحتم ملائکی السماء و الارض<sup>۱</sup> با ملائکه آسمان و زمین شما مصافحه می کنید و آنها را خواهید دید و آن قدر سبک خواهید شد که بر روی آب حرکت می کنید بدون این که در زیر آب فرو بروید و روح شما این قدر لطیف خواهد شد.

بعد آن جوان می گوید آیا این گناهایی که ما مرتکب می شویم آیا با راه ما منافات دارد؟ حضرت فرمودند نخیر! خطا و لغزش، این لازمه آدمی است خداوند دوست دارد که بنده او همیشه در حال توبه باشد و همیشه بخواند به او رجوع کند خیلی عبارت عبارت عجیبی است این مطلبی را که خدمت شما عرض می کنم سرّی در آن نهفته است رسول خدا فرمودند که اگر شما گناه نکنید خداوند قومی را خلق خواهد کرد که آنها گناه کنند و توبه کنند! این خیلی دیگر عجیب است! یعنی ما آمدیم و خدا را دست کم گرفتیم خیال می کنیم هیچ کار خلافی نباید از ما سر بزند هیچ عمل خلافی نباید انجام بدهیم، نه! مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می فرمودند سالک که گناه نمی کند خطایی از او سر می زند خدا هم برای همین اوقات می بخشد برای همین اوقات می بخشد.

پس بنابراین آن چه که وظیفه ما است این است که در مقام عبودیت باشیم و تمام امور خود را به خدا بسپاریم و از تغییر حال و تبدل حال هیچ نگران نباشیم خدای متعال رحمتش واسع است و تمام گناهان و خطاهای ما را در صورتی که در راه باشیم مورد عفو قرار می دهد.

---

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹ و الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴ (با مقداری اختلاف).



ان شاء الله امیدواریم که همیشه خداوند رحمتش و توفیقش شامل حال ما بشود. دست امام  
زمان علیه السلام همیشه بر سر ما مستدام باشد و مهم این است که ما خود را به مقدار توان و قدرت  
در تحت رضای بزرگان و اولیای دین قرار دهیم.  
اللهم صل علی محمد و آل محمد